

گزارش سبلان ۵ (۳۰ تیر ۹۶)

بنام خداوند جان و خرد کزان برتر اندیشه برنگذرد

تبریز

با شنیدن نام تبریز یک حس خوش آیندی به من دست میدهد. یک حس نوستالژیک عجیبی نسبت به تبریز دارم. ابتدا این حس بعد از آشنایی با کتاب های صمد بهرنگی به من دست داد (دوره دبیرستان). اما بعدترها آشنایی با تاریخ سیاسی ایران ، انقلاب مشروطه ، سپس آشنایی ودوستی با تعدادی از بچه های آذری زبان در دانشگاه این حس نوستالژیک دوچندان شد. برنامه صعود سبلان بگونه ای طراحی شده بود که ما با تبریز سروکاری پیدا نمی کردیم. اما تصمیم اداره مبنی بر اعزام گروه کوهنوردی با قطار مشهد تبریز ورق را برگرداند. اگرچه ابتدا وساکن با این تغییر جهت موافق نبودم ، اما شنیدن نام تبریز به ناگهان ولوله ای به جانم انداخت که علی رغم مخالفت اولیه ومیل به عدم مشارکت در این برنامه انگیزه رفتن بر نرفتن غلبه کرد و در نهایت برنامه را اجرا کردیم. ساعت ۶/۴۰ صبح ۲۷ تیر وارد ایستگاه راه آهن تبریز شدیم ، بلا فاصله از تبریز به سمت سرعین راه افتادیم . وهیچ احساس خاصی نداشتیم (انگار متوجه نشدم که قدم در خاک تبریز گذاشتم). اما موقع برگشت از سبلان روز ۲۹ تیر ماه سال ۹۶ وقتی شبانه قدم به خاک تبریز گذاشته ، سپس وارد ساختمان انتقال خون تبریز شدیم ، من کمترین حس غربت رانداشتم . در آنجا احساس کردم انتقال خون واقعا خانه وکاشانه من است. **سواى انتقال خون کلمه تبریز مرا یاد بعضی نفرات می اندازد که بشدت از یاد آوری این**

اسامی حس خوشایندی به من دست می دهد. شب را در انتقال خون ماندیم و برای فردا یعنی ۳۰ تیر برنامه ریزی کردیم. اولین جاییکه مورد نظر دوستان برای دیدن بود روستای تاریخی کندوان بود، که تصمیم گرفتیم صبح به آنجا برویم وبعد از ظهر را به دیدن اماکن تاریخی داخل شهر اختصاص دهیم. صبح از خواب بیدار شدیم و پس از خوردن صبحانه وجابجایی بلیط قطار خودم وآقای نوری عازم کندوان شدیم. از انتقال خون تبریز تا روستای کندوان ۵۰ کیلومتر است. یکساعت ونیم در آنجا حضور داشتیم . بسیار دیدنی وتوریستی است . چون به ناچار روز جمعه وارد آنجا شدیم ترافیک محل بشدت سنگین بود و رفت وآمد

ماشین ها که هیچ ، رفت و آمد آدم ها هم به کندی صورت می گرفت .دوستان مشغول خرید سوغاتی شدند و زمان بسرعت تمام شد و متا سفانه نتوانستیم به خوبی از مناظر روستا یا همان ساختمانهای داخل کوه به خوبی دیدن کنیم . ساعت ۱۲/۳۰ به تبریز رسیدیم .یک ساعتی به استراحت و نماز دوستان گذشت.سپس با لطف یکی از همکاران واحد نقلیه **به یک مرکز دیزی معروف تبریز در نزدیکی بازارمراجعه کردیم.** یکی از همکاران بعلت مختصر سرما خوردگی درانتقال خون ماند و یکی دیگر از همکاران موقع برگشت برای ایشان نان و کباب بردند .دیزی بسیار خوش مزه ای بود اگر برای بارچندم به تبریز بروم حتما این دیزی را از دست نمیدهیم. **به دوستان هم توصیه میکنم اگر به تبریز سفری داشتید حتما این دیزی را از دست ندهید**

هم غذای سنتی ،هم با قیمت مناسب. ۴ نفر باقیمانده تصمیم گرفتیم به دیدن اماکن مشهور و تاریخی شهر برویم.اولین جاییکه مراجعه کردیم بازار قدیمی و تاریخی تبریز بود که بعلت تعطیلی روز جمعه بیشتر مغازه ها تعطیل بودند.سپس به خانه مشروطه رفتیم.واقعا خانه مشروطه بود.عکس تمام سران مشروطه بی کم و کاست در آنجا بود ، به نظر می آمد کمترین دستکاری در آن صورت گرفته است. بی اختیار اشک از چشمانم سرازیر شد.تا مادامی که در آنجا حضور داشتم اشکها می آمدند.چرایی آن را واقعا نفهمیدم.ولی تا حدودی از چرایی آن خواهم گفت.اولین نکته ای که بشدت مرا به تحسین واداشت همین غیرت وهمت نخبگان شهر تبریز است که علی رغم فضا سازی های ضد مشروطه توانستند این مکان تاریخی را حفظ کنند **و در حقیقت پاسدار غیرت وشهامت و ازجان گذشتگی های پیشینیان خود باشند.**من درمقابل عظمت روح وهمت بلند این پیشگامان مشروطه سر تعظیم فرود می آورم ودلم میخواهد بافریادی بلند از آنها قدردانی کنم.اما یکی از دلایل سرازیر شدن اشکهایم شاید این باشد که درمقابل قدرت روح بزرگ و عزم بزرگتر آنها احساس شرمساری میکنم ،چون نمیتوانم آنطور که شایسته است، پاسدار خون ها وفداکاری های آنها باشم، نمیتوانم رهرو راستین آنها باشم.در آنجا با خود عهد می بندم که اگرچه نمیتوانم با شتابی مانند شتاب خودشان در این راه گام بردارم حد اقل در چارچوب زمانه وامکانات نگذارم گرد فراموشی بر چهره این مردان وزنان بزرگ پاشیده شود.**آری اگر فداکاری وازجان گذشتگی اینها نبود معلوم نبود ما و این سرزمین امروز در کجای تاریخ قرار داشتیم.**درد بر روان وشرف کسانیکه نگذاشتند علی رغم میل بد خواهان این بزرگان بی

نام و نشان شوند. با تلاش و فداکاری های بسیاری که انجام شده و میشود نه تنها یاد و خاطره این آدم ها بلکه دستاورد خون آنها کماکان در عرصه های مختلف این سرزمین ساری و جاری است. دستاورد آنها سلطنت

مشروطه بود. یعنی قدرت پادشاه محدود شد. قدرت ملت در شکل مجلس قانون گذاری تبلور یافت. آزادی

انسانی به رسمیت شناخته شد. قوای سه گانه از دست پادشاه خارج و مستقل شدند..... اینجا مجال نوشتن

دستاورد مشروطه نیست و فقط در یک کلام بگویم که ایران و ایرانی قدم در دنیای مدرن گذاشت. (از دنیای

بی قانونی به دنیای قانون مدار) دنیایی که با دنیای قبل از آن فاصله از زمین تا آسمان است. از آنجا خارج

میشویم و به موزه آذربایجان می رویم. موزه ای که تاریخ کهن ایران را در خود جای داده است. از اشیای

موجود در آنجا عکس می گیریم. بعضی از این اشیاء واقعا حیرت انگیز هستند. گردن آویز سنگی

واستخوانی، هزاره ۱ قبل از میلاد. از تبریز. سکه های مختلف دوران تاریخی مختلف پادشاهان، ظروف شیشه ای

با قدمت چند صد ساله،... و خیلی از اشیای دیگر که واقعا دیدنی هستند. طبقه زیرین موزه منزلگاه مجسمه

های زیبای یک هنرمند تبریزی معاصر است که فوق العاده زیبا و با مضمونی بغایت زیبا تر که از بیشتر آنها

عکس گرفتیم. این مجسمه ها صرف نظر از زیبایی و مضامین زیباتر این ا میدان را درآمد ایجاد می کند که

هیچوقت و در هیچ شرایطی این سرزمین از انسانهای آگاه و زیبا اندیش خالی نخواهد بود. اگر بار دیگر به

تبریز بروم نه تنها به دیدن این موزه خواهیم رفت بلکه یک نیمه روز را بطور کامل برای دیدن این موزه

اختصاص خواهیم داد. و به دوستان هم توصیه میکنم دیدن این موزه را از دست ندهند. علی رغم سخت بودن

دل کندن از این موزه به دلیل محدودیت وقت و خستگی زیاد از موزه خارج شده راه انتقال خون را در پیش

گرفتیم (انگار راه خانه خود را). وارد انتقال خون شده، شام سبکی خوردیم و آماده خواب شدیم. نکته ای که

به شدت قابل توجه بود ارزانی قیمت میوه در تبریز بود. وقتی قیمت میوه هارا با سرعین مقایسه می کردیم

این اختلاف کاملا چشمگیر بود. از مشهد هم خیلی ارزانتر بود شاید سه برابر ارزانتر از مشهد چها تا پنج برابر

ارزانتر از سرعین. نکته آخر اینکه جایی که انتقال خون تبریز در اختیار ما گذاشت خیلی بزرگ و متمیز بود و از

این بابت از آنها تشکر میکنم. در مورد تبریز خیلی حرف ها دارم که باشد برای فرصتی دیگر. از اینجا با سبلان

فرامرز علی پور طالبش مرداد ۱۳۹۶

هم خدا حافظی میکنم و گزارش سفر را به پایان می برم.